**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021109**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد تأثیر اجزاء یک جمله در مفاد همدیگر هست. قاعده‌ای در مورد عده‌ای از واژه‌ها مطرح شده که اینها اذا اجتمعا افترقا و اذا اجتمعا افترقا، معروف‌ترین مثالش فقیر و مسکین هست. ما صرفنظر از اینکه در این مثال خاص آیا این قاعده درست هست یا قاعده درست نیست می‌خواهیم ببینیم آیا منطقا و براساس قواعد زبانشناختی و شکل‌گیری ظهورات کلام این قاعده قابل توجیه هست یا نیست؟ به نظر می‌رسد که بشود این قاعده را توجیه کرد هرچند به عنوان یک قاعدۀ عام درست نیست، یک نکاتی وجود دارد آن نکات می‌تواند فی الجمله این قاعده را توجیه کند. اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا دو گونه می‌شود مطلبی را گفت، یکی اینکه معنای این دو تا واژه یکی باشند ولی وقتی کنار هم قرار می‌گیرند معنایشان مختلف بشود. یکی اینکه معنای این دو تا واژه مختلف باشند ولی وقتی جدا از هم باشد معنایشان واحد بشود. یعنی اذا اجتمعا افترقا این تحقق پیدا کند، یعنی اصلش افتراق معنایشان یکی باشد، افتراقش بر خلاف قاعدۀ اوّلیه باشد، یکی اینکه اجتماعش در هنگام افتراق بر خلاف قاعدۀ اوّلیه باشد. ببینید یکی از نکاتی که سبب تعمیم واژه‌ها می‌شود حمل یک واژه بر مثال هست، مثل رجل شک بین الثلاث و الاربع که مراد مطلق انسان می‌تواند باشد. حالا یک کسی ممکن است در یک جمله رجل باشد از رجل مطلق انسان اراده بشود، در یک جملۀ دیگری مرئه باشد، سوال از خصوص یک خانمی کرده و از باب مثال فهمیده بشود، هر دوی اینها مفادشان یکی باشد. البته از باب مثال بودن نیازمند ضمیمه شدن تناسبات حکم و موضوع هست، سائل سوال مورد ابتلای خودش را کرده، گفته خواهرم در هنگام نماز شک کرد، امام علیه السلام می‌فرماید فالتبن علی الاکثر، خب می‌گوید که این خواهر من که در دلیل ذکر کرده چون محل ابتلایش بوده و الا در حکم شرعی دخالت ندارد. از آن طرف رجل شک بین ثلاث و الاربع که امام ذکر کرده می‌تواند از باب مثال باشد. حالا از باب مثال حالا ما قبلا توضیح دادیم اینکه از باب مثال را ما می‌توانیم از مقولۀ مجاز در حذف بگیریم، کلمۀ مثلا را مقدر بگیریم بعدش، ولی روشن‌ترش این هست که مراد استعمالی خاص است ولی مراد تفهیمی عام است، بعضی چیزها بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی تفاوت هست. علی ای تقدیر ممکن است دو تا واژه به تناسبات حکم و موضوع از باب مثال فهمیده بشوند، وقتی از باب مثال فهمیده می‌شوند معنایشان یکی باشد، یعنی مراد تفهیمی نهایی‌اش. از آن طرف ممکن است دو تا واژه معنایشان یکی باشد، ولی در کنار هم که قرار گرفتند معنایشان فرق کند. یا اینکه معنایشان عموم و خصوص من وجه باشند، ولی در کنار هم که قرار بگیرند متباین بشوند، که بحث فقیر و مسکین هم ظاهرا از این سنخ هست. در مورد فقیر و مسکین در کتب لغت معانی مختلفی ذکر شده، اشتقاقات مختلفی هم برای فقیر هم برای مسکین ذکر شده که اکثرش دلیل خاصی ندارد، آن چیزی که در روایات ما در مورد فقیر و مسکین ذکر شده این هست که می‌گوید الفقیر من لا یسئل و المسکین من یسئل، آیا در معنای وضعی فقیر و مسکین عدم سئوال و سئوال اخذ شده؟ به نظر می‌رسد که نه اینجور نیست، فقیر معنای اوّلیه وضعی‌اش یعنی نیازمند، مسکین دو تا معنا برایش ذکر کردند، بعضی‌ها آن را از سکن گرفتند به معنای زمین‌گیر، کسی که میزان احتیاج و گرفتاری‌اش او را زمین‌گیر کرده. یکی اینکه سکن به معنای ذلت، مسکنت به معنای ذلت باشد. و میم‌اش هم اصلی باشد، مسکنت کل این جمله. به نظر می‌رسد که با توجه به، خصوصا تفسیر روایات در مورد مسکین به الذی یسئل، مسکین به معنای ذلیل باشد، توضیح ذلک یک نکاتی را من در توضیح مفاد فقیر و مسکین عرض بکنم، اصل فقیر به معنای نیازمند است، ولی اینکه نیازمند در چه جهت نیاز دارد این بستگی به تناسبات حکم و موضوع است، بعضی وقت‌ها مراد از نیاز آن احتیاج ذاتی افراد هست، انتم الفقراء الی الله، این یک. یا الفقر ردائی، از پیغمبر نقل شده. اینها یک جنبه‌های معنوی هست نه جنبه‌های مادی. یک موقعی فقیر مراد فقیر مادی هست، در جهت مادی. در اموری که مربوط، مثلا در بحث زکات که یکی از اصناف مستحقین فقرا هستند این حکم زکات تناسب دارد که مراد از فقیر فقیر از جهت مالی باشد. کلمۀ مسکین هم به معنای ذلیل است، کسی که دیگران با نگاه حقارت به آنها نگاه می‌کنند، کوچک می‌شمارند این مفهوم ذلیل بودن است. بین فقیر و مسکین در معنای اوّلیۀ لغتی عموم و خصوص من وجه هست، فقیر یک امر، حالا فقیر مالی را هم مرادم هست و همچنین مسکینی هم که از جهت مالی ذلت در موردش مطرح می‌شود. بین فقیر و مسکین ذاتا عموم و خصوص من وجه است، یک کسی ممکن است نیازمند باشد ولی ذلیل نباشد چون مثلا نیازش را اشخاص ندانند، خب این چون نمی‌داند و نیازش بروز ندارد آن ذلت که ناشی از نگاه تحقیرآمیز دیگران هست در موردش صادق نیست. از آن طرف ممکن است شخصی از جهت مالی حقیر باشد ولی واقعا نیاز نداشته باشد، سائل به کفائی که نیاز هم ندارد ولی خودش را در معرض سوال قرار داده و سوال می‌کند. پس بنابراین بین فقیر و مسکین در اصل وضع لغتی عموم و خصوص من وجه هست. ولی یک سری نکاتی هست که مفاد اینها را تغییر می‌دهد، یکی از نکات بحث تناسبات حکم و موضوع است. تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند کسی که ذلیل هست ولو واقعا احتیاج ندارد آن مستحق زکات نباشد، زکات به اعتبار رفع نیاز است، آن نکتۀ عقلایی و شرعی که در مورد زکات هست این هست که شارع مقدس برای برطرف کردن نیاز گروهی از مردم زکات را واجب کرده. بنابراین مراد از ذلیل که معنای مسکین هست مطلق ذلیل نباید معنا کنیم، فقیر ذلیل باید بگوییم، این تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند کسی که به دلیل احتیاج ذلیل شده است، احتیاجش در حدی است که او را به سوال وادار کرده که احیانا خود آن سوال هم ذلت و خواری به دنبال می‌آورد. این یک جهت که تناسبات حکم و موضوع مسکین را مضیق کرده.

از آن طرف یک نکته‌ای هست آن این است که در جاهایی که امکان داشته باشد که یک واژه‌ای ولو به جهت اطلاق انصراف به یک معنای خاصی پیدا کند کنار هم قرار گرفتن دو واژه می‌تواند معنای این واژه‌ها را تغییر بدهد. دیروز مثالی زدم عرض کردم ا فان مات او قتل، مات ذاتا اعم از این هست که سبب مرگش حتف انف باشد یا یک عامل غیر طبیعی مرگ را به دنبال بیاورد. ولی این امکان وجود دارد که مات انصراف داشته باشد به مرگ حتف انف. انصراف نیاز به قرینه دارد، عطف قُتِلَ به «أو» به مات قرینه بر این هست که مراد از مات معنای اطلاقی‌اش است. در جایی که عطف به او باشد خب مطلب واضح است. به نظر می‌رسد در جایی که عطف به واو هم باشد اگر امکان این باشد که معانی دو تا واژه را ما به گونه‌ای ولو به جهت اطلاق و انصراف و اینها از آن معنای اوّلیۀ وضعی تغییر بدهیم که اینها معناهایشان متغایر بشوند و متباین بشوند ظهور عطف در این معناست. گاهی اوقات واژه‌های مترادف را به هم عطف می‌کنیم، می‌گوییم مهر و محبت، مملکت و کشور، مثلا، مهر و خورشید مثلا. ممکن است اینها را به همدیگر عطف کنیم. ولی در جایی که واژه‌های ما مترادف نیستند، مثلا رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه هست، ولی می‌تواند کاری بکنیم که اینها رابطه‌اش را از عموم و خصوص من وجه تبدیل بشوند به متباین، عطف یک واژه می‌تواند منشاء این تباین بشود. یکی از نمونه‌هایی که به نظر می‌رسد که عطف منشاء تباین هست بحث بعدی هست که ما دنبال خواهیم کرد در مورد اینکه المسلمون و المسلمات، مسلمون معنای ذاتی‌اش اعم از مرد مسلمان و زن مسلمان است ولی مسلمات که بهش عطف می‌شود مراد خصوص مرد مسلمان می‌شود. آن از همین نمونه‌هاست که عطف منشاء تغییر مفاد اوّلیۀ کلام و قرینۀ بر انصراف می‌تواند باشد. به نظر می‌رسد که مسئلۀ فقیر و مسکین هم از همین سنخ هست که وقتی این دو تا کنار هم قرار می‌گیرند اوّلا عرض کردم مسکین در آیۀ زکات به قرینۀ مقام مراد مسکین ذلیل است، مسکین ذلیل یعنی مسکینی که شدت مسکنت شخص را به سوال وادار کرده، منشاء آن سوال و ذلتی را که از سوال ناشی می‌شود به خاطر شدید بودن درجۀ فقر شخص هست. بنابراین مسکین به معنای فقیر سائل می‌تواند باشد. از آن طرف عطف مسکین به فقیر می‌تواند معنایش این باشد که مراد از فقیر مسکین غیر سائل باشد. توضیح ذلک اینکه نفس سوال گاهی اوقات منشاء می‌شود که اشخاصی را برایش حق جعل نکنند، به دلیل اینکه خیلی از کسانی که سائل به کف هستند دروغ می‌گویند واقعا نیاز واقعی ندارند و سوال می‌کنند، در روایت هست لو لا انهم یکذبون ما افلح من رد سائلا، اگر واقعا این نبود که بسیاری از سائل‌ها دروغ می‌گویند و واقعا نیازمند نیستند این خودش یک فرارگاهی هست برای انسان‌ها که انسان‌ها را از رد سائل نجات می‌دهد و از مصیبت گرفتاری که رد سائل احیانا بر انسان پیش می‌آورد را نجات بدهد. یک قصه‌ای در کتاب مرحوم شیخ محمود میثمی دارالسلام هست که حاج آقا هم آن را نقل کردند، در جرعه هم نقل شده که چکیده‌اش این هست که می‌گوید من خیلی وضعم خراب بود یک کسی به من گفتش که فلان آقا اخیرا پولی دستش رسیده خوب هست که وضعیت را به او بگویی و فلان و اینها. خب شیخ محمود جز مقررین درس شیخ انصاری بود و ملا بود و عالم و اینها. می‌گوید من یک چیزی نوشتم و به همراه یکی از نوشتجات خودم به این واسطه دادم که ببرد بدهد به آن آقا، برده بود داده بود به آن آقا و آن آقا گفته بود که من علمیت ایشان را با خبر هستم، نیازی نبود به این کتاب و اینها. نیاز ایشان را هم می‌دانم ولی خدا خودش برساند، یک همچین تعبیری. می‌گفت شیخ محمود میثمی می‌گوید مثل اینکه دنیا سر من خراب شد، من اصلا نمی‌خواستم همچین چیزی، رفیق ما ما را مجبور کرده بود که این کار را بکنیم. بعد رفتم خدمت حضرت امیر گفتم که یا امیرالمؤمنین اگر من در این درخواست اشتباه کردم من را مجاز کن، ولی اگر من در این درخواست اشتباه نکردم دیگر چه عرض کنم خودت می‌دانی. بعد می‌گوید که همان روز یا فردایش یک کسی گفت شنیدی آن آقا چی شد؟ گفتم چی شد؟ گفت هیچی خلاصه زبانش بند آمد و دیگر نمی‌تواند حرف بزند سکته کرد و چه شد. بعد از آن هم دیگر هیچ وقت نتوانست آن جایگاهی که باید داشته باشد داشته باشد، من البته نمی‌شناسم حاج آقا چیز می‌کرد من شناختم که مراد کی است ولی من خب نمی‌شناختم. ولی غرضم این است که به هر حال رد سائل خودش خیلی مکافات دارد، معروف است که حضرت یعقوب یک موقعی خود حضرت یعقوب نه، اطرافیان حضرت یعقوب سائلی را که در خانۀ حضرت یعقوب را زده بودند رد کرده بود، همین باعث شده بود که ایشان به فراغ یوسف مبتلا شد، این داستان‌ها در روایات ما هست. ولی به هر حال چون این سائلین خیلی‌هایشان دروغ می‌گویند این خودش زمینه‌ای هست که یک شخص خودش را چیز کند که من خلاصه مطمئن نشدم که راست می‌گوید و الا اگر راست می‌گفت که کمکش می‌کردم. این است که نفس مسئلت و سئوال می‌تواند منشاء مانع استحقاق زکات باشد، اینجا انما الصدقات للفقراء و المساکین ممکن است عطف بر مساکین به این جهت باشد که سوال سائل اگر واقعا مسکنت واقعی و فقر واقعی وجود داشته باشد مانع از استحقاق نیست، کأنّ آن فرد روشن فقیر، فقیری هست که سوال نمی‌کند. فقیر غیر سائل آن مشخص است، فقیر سائل را عطف کرده به فقیر برای اینکه این فرد خفی را هم داخل در حکم کند، خب این فقیر سائل وقتی عطف می‌شود به فقیر آن فقیر را به معنای انصرافی‌اش، یعنی آن قدر متیقنی‌اش، آن معنایی که قطعا مشمول ادلۀ زکات هست معنایش را منصرف می‌کند، این می‌تواند این شکلی باشد. حالا اینجا اشاره به یکی دو تا نکته مفید هست، یکی اینکه ببینید بعضی از واژه‌ها هست معنای وضعی‌اش یک معنای واقعی است، ولی معنای انصرافی‌اش معنای اثباتی، مثلا علم، عالم معنایش کسی هست که دانش داشته باشد، چه این دانشش معلوم باشد، چه معلوم نباشد. جاهل یعنی کسی که علم ندارد، چه علم نداشتنش معلوم باشد چه مجهول باشد. ولی گاهی اوقات عالم به معنای عالم معلوم و جاهل به معنای جاهل معلوم انصراف پیدا می‌کند، روی همین جهت مثلا می‌گویند که اکرم، مثلا اکرم السادة عالما کان او جاهلا او مجهول الحال، این مجهول الحال را که عطف به عالم و جاهل کردیم این معنایش این است که مراد از عالم عالم معلوم است، مراد از جاهل جاهل معلوم است، و الا اگر مراد عالم واقعی باشد و مراد از جاهل، جاهل واقعی باشد این دو تا شق ثالث ندارند، اینکه مجهول الحال را بهش عطف می‌کنیم به دلیل همین هست که این عالم و جاهل مراد عالم معلوم و جاهل معلوم هست. این شکلی است. گاهی اوقات واژه‌ها به جهت انصرافی مثلا انصراف پیدا می‌کند به کسی که عالمیتش معلوم باشد. و این انصراف به معلوم. گاهی اوقات ما همین مجهول الحال را که عطف کردیم خود همین مجهول الحال منشاء می‌شود که انصراف به معلوم پیدا کند، و الا نه اینکه کلمۀ عالم ذاتا به معنای عالم معلوم باشد، جاهل به معنای جاهل معلوم باشد. عطف مجهول الحال می‌تواند آن معنای انصرافی به کلمه بدهد. این شکلی است. گاهی اوقات هم مثلا ممکن است مراد از فقیر مثلا یا مراد از مسکین، مسکینی که مسکنتش ظاهر شده باشد، مسکین بگوییم مراد آن نیاز واقعی است، ولی نیاز واقعی گاهی اوقات منشاء می‌شود که آن نیازش بروز کند، اشخاص متوجه بشوند. مسکین به معنای مسکین ظاهر المسکنة مراد باشد. چون مسکین مراد مسکین، که ظهور مسکنتش به جهت سوال است، سوال مقدمه است برای شناخت مسکنت شخص. بگوییم مراد از مسکین، مسکین ظاهر المسکنة هست و این منشاء بشود برای اینکه فقیر به فقیر واقعی که مسکنت، فقر ظاهر نباشد حمل بشود. علی ای تقدیر می‌خواهم عرضم این هست که می‌شود فقیر و مسکین به جهت، اولا تناسبات حکم و موضوع از یک طرف، از یک طرف ظهور عطف در عطف متغایرین به هم در جایی که امکان داشته باشد که معنای واژه‌ها به گونه‌ای تفسیر بشود که متغایرین بشود ولو به جهت انصرافات و امثال اینها اینها منشاء می‌شود که مثلا فقیر و مسکین وقتی در کنار هم قرار بگیرند اینها معنایشان متفاوت بشود. البته یک نکته‌ای را من اشاره بکنم اینکه در روایات فقیر و مسکین را معنا می‌کند الفقیر، من لا یسئل و المسکین من یسئل، من فکر می‌کنم در تفسیر مطلق فقیر و مسکین نیست، تفسیر آیۀ زکات هست، چون اینکه به طور کلی ما فقیر را معنا کنیم به نیازمندی که سوال نمی‌کند نه همچین چیزی نیست، فقیر قطعا معنای عامی دارد چه سوال بکند چه سوال نکند. آن نیازمند هست، حالا این نیازمند چه نیازش کم باشد زیاد باشد، سوال بکند سوال نکند در فقر سوال نکردن نخوابیده، در خصوص آیۀ زکات به قرینۀ مسکین می‌تواند فقیر به معنای من لا یسئل باشد، اما اینکه می‌خواهیم بگوییم کلا فقیر به معنای من لا یسئل به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست. در مورد این آیۀ شریفه بعضی‌ها در این روایاتی که فقیر و مسکین را معنا می‌کنند دیدم آقای منتظری تعبیر می‌کند که اینها دلیل نداریم که ناظر به خصوص آیۀ زکات باشد، به قرینۀ اینکه در بعضی از این روایات، البته در بعضی از روایات ذیل آیۀ زکات آورده، ایشان می‌گوید ولو ذیل آیۀ زکات هم آورده باشد معلوم نیست که مفاد را در خصوص آیۀ زکات بخواهد معنا کند، نه معنای آیه را به طور کلی می‌خواهد معنا کند کاشفش هم این است که در بعضی از روایات هست و البائس اجهدهم، دیگر در آیۀ زکات که بائس وجود ندارد. ولی به نظر می‌رسد که اولا اینکه ما یقینا کلمۀ فقیر معنای اولیه‌اش درش عدم سوال نخوابیده، این معنایی است که همۀ ما درک می‌کنیم و مثلا انتم الفقرا الی الله این معنایش این نیست که شما از خدا سؤال نمی‌کنید، اصلا در مقام اینکه سوال هم بکنید، شما نیازمند به خدا هستید بروید از درگاه خدا سوال هم بکنید. فقر درش عدم سوال اصلا نخوابیده، این واضح است. این است که خود همین وضوح عدم، حالا در مورد مسکین ممکن است شما بگویید مسکین چون مفهومش ذلت هست به معنای ذلیل هست و این باید یک نوع ملازمه‌ای دارد سوال با ذلت آن حالا مسکینش، تازه آن نه مرادف باشند، مسکین به معنای الذی یسئل نیست، مسکین یعنی دلیل سوال منشاء ذلت هست، ولی خب حالا آن را در مورد مسکین یک مقداری ذلت را به یک معنایی می‌توانیم بپذیریم، ولی در مورد فقیر قطعا فقیر اختصاص به لا یسئل ندارد، خود همین قرینه است بر اینکه این ناظر به این آیۀ شریفه است. اما اینکه بائس اجهدهم من فکر می‌کنم در واقع می‌خواهد باز هم بائس هم، بائسی که در قرآن هست را می‌خواهد معنا کند، اینها تفسیرهای آیات قرآن‌اند. یعنی اصل اوّلیه‌اش مربوط به، این بائس در قرآن کجاها آمده؟ الآن شما

**شاگرد:** این نباشد ناظر بودن می‌خواهد چه دردی را حل کند؟ اگر ناظر به این نباشد؟ چیز مفروضی باشد که بخواهد درمان کند.

**استاد:** نه، می‌گوید خصوص آیۀ زکات نیست، همۀ مواردی که کلمۀ فقیر در ادلۀ شرعی وارد شده ناظر به آن است که در نتیجه عمدۀ قضیه این هست که در کفارات مسکین ذکر شده، در آیۀ قرآن هم «فَكَفّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ» آن آیۀ شریفه آمده آیا این مسکینی که درش کفاره می‌تواند دریافت کند این مسکین باید از فقیر عادی فقیرتر باشد؟ به نحوی باشد که زمینۀ سوال درش فراهم باشد؟ یا اینجوری نیست؟

**شاگرد:** در حج دارد «أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ»

**استاد:** «وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ»

ببینید «أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ» فقط همینجاست دیگر.

**شاگرد:** بله

**استاد:** فکر می‌کنم این هم ناظر به خصوص این آیه است، که قبل از آن «الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ» است؟

**شاگرد:** یشهد منها فاعلم یذکر اسم الله فی ایام معلومات

«لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ في أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ اْلأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ»

**استاد:** «وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ»، اولا کلمۀ بائس خالی را که می‌خواهد بگوید بائس مراد، این اصلا یک نوع تناقضی اگر مراد این هست، که فقیر آن کسی هست که مرتبۀ اوّل فقر را دارد. بائس آن کسی است که بالاترین مرتبۀ فقر را دارد، بائس الفقیر دیگر در آیۀ قرآن چی می‌شود؟ اگر مراد این هست که می‌خواهد واژه‌ها را تنها تنها معنا کند، فقیر را معنا کند، مسکین را معنا کند، بائس را معنا کند، این بائس الفقیر که این تناقض باید داشته باشد، جمع نمی‌تواند باشد، فرض این هست که بین بائس و فقیر تباین هست، پس یک مصداق واحد نمی‌توانند هم بائس فقیر. من تصور می‌کنم و البائس اجهدهم اشاره به همین آیۀ «وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ» است، یعنی آن کسی که هم بائس بودن در موردش مطرح شده هم فقیر بودن در موردش مطرح شده این است که رویش دارد تأکید می‌کند هم حالش بد است و حال بد بودنش هم به خاطر فقر و گرفتاری و امثال اینهاست، این در این آیۀ شریفه یعنی اصلش در مورد آیۀ صدقات هست، ولی این صدقات گاهی اوقات صدقه‌ای که در آیۀ زکات هست مطرح است، یکی صدقه‌ای که در حج مطرح است. در حج هم، یعنی اینها همه‌شان تفسیر مواردی است که صدقه باید داده بشود، صدقات است که داده می‌شود. ولی چه صدقاتی که در زکات داده می‌شود، یا صدقه‌ای که در حج داده می‌شود که گوسفند قربانی داده می‌شود و آن تصدق داده می‌شود. یعنی واژه‌هایی که در آیات مربوط به تصدق وارد شده آنها را می‌خواهد معنا کند، حالا یا صدقاتی که مصداقش زکات است، یا صدقاتی که مصداقش قربانی حج است و امثال اینها، و این معنایش این نیست که تمام، می‌خواهد بگوید مسکین در تمام موارد به این معنا هست، این مطلب مهمی است که آیا ما در مورد کفاره حتما این مسکینی که هست همین مسکینی هست که در آیۀ صدقه مراد هست یا آن مسکین معنای دیگری می‌تواند داشته باشد. حالا آن البته یک نیازی به بررسی کامل‌تر روایات مسکین و فقیر و امثال اینها دارد، ولی می‌خواهم عرض بکنم این روایات که آمده تفسیر کرده فقیر و مسکین و بائس به نظر می‌رسد که نمی‌خواهد ذاتا اینها را معنا کند، در آیات مربوط به صدقه می‌خواهد معنا کند به قرینه‌ای که فقیر حتما مربوط به این آیات هست، آن هم فقیری که هست فقیر در آیۀ زکات را می‌خواهد بگوید، آن هم مسکین در آیۀ زکات، آن بائس هم البائس الفقیر، این مجموعۀ البائس الفقیر، یعنی آن که در آیۀ قرآن ذکر شده می‌خواهد بیان کند. بنابراین نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این هست که این قاعدۀ عامی که ذکر شده اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا به نحو فی الجمله پذیرفتنی هست، جایی که تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که اینها در هنگام اجتماع معنایشان متفاوت بشود خب عیب ندارد، آن تناسب حکم و موضوع، تناسب حکم و موضوع و ظهور عطف در تغایر، همچنین جایی که تناسبات حکم و موضوع اقتضاء کند که اگر اینها مختلف بشوند معنایشان واحد باشد، جایی که تناسب حکم و موضوع همچین اقتضایی داشته باشد، ولی ما خیلی مثلا در مورد اینکه کفاره که مسکین ذکر شده ما بگوییم تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند به مطلق فقیر باید بتواند انسان بدهد خیلی روشن نیست، این را باید، آقای منتظری اصلا مطرح می‌کند که کفاره چون مقدارش کم بوده این مقدار کم متناسب هست برای آن کسانی داده بشود که خیلی فقرشان شدید است، کفاره خب موارد نسبت به زکوات و حج و امثال اینها حجمش کمتر است این متناسب هست که موارد کم داده بشود. البته این نکته را هم عرض بکنم و البائس الفقیر من احتمال می‌دهم این بائس الفقیر ابتداءً مصرف قربانی‌ها بائس فقیر بوده چون اوائل خیلی فقرای شدیدی وجود داشتند، در روایات هست می‌گوید که ما کنا ننهی عن اخراج اللحوم بمنی، به دلیل اینکه فقرای شدیدی وجود داشتند، فقرایی در منا بودند می‌گفتیم به همان فقرایی که در منی هستند داده بشود، ولی الآن دیگر مقدار چیزها گسترش پیدا کرده فلا بأس به اینکه آن را از منی خارج کنیم، و می‌خواهم بگویم که الآن شما در نظر نگیرید که مقدار قربانی‌ها خیلی زیاد است، این در اوّل نزول آیه ظاهرا مقدار قربانی‌ها کم بوده و مقدار فقرا زیاد بوده

**شاگرد:** ایام تشریق گوشت‌ها را خشک می‌کردند

**استاد:** ولو خشک هم می‌کردند فقرایی آنجا بودند که آمده بودند برای اینکه حالشان خیلی بوده که از همین گوشت‌هایی که خشک می‌شود بگیرند ببرند، ما الآن این آفریقایی‌ها خیلی شایع بود می‌آمدند در منیٰ اصلا یکی از آفریقا پا می‌شد می‌آمد یکی از انگیزه‌های آمدنشان همین بود که از این گوشت‌های قربانی‌های منیٰ و اینها استفاده کند. البته الآن دیگر چون سخت‌گیری می‌کنند نمی‌گذارند افراد بدون مجوز و بدون ویزا بیایند خیلی دیگر کم شما می‌بینید ولی مثلا ۱۵ سال، ۲۰ سال قبل فراوان بودند از این افرادی که به خصوص افرادی که از جهت جسمی داغون بودند، دستش شکسته بود، پایش شکسته بود، چی‌اش شکسته بود، اینها اصلا ول بودند، اصلا حالا غرضم این هست که اینکه الآن میزان قربانی‌ها خیلی زیاد است این دلیل بر این نیست که بائس فقیر مراد خصوص اجهدهمی که در روایت هست نباشد، این ابتدای نزول آیه مراد اجهدهم بوده، ولی از روایات استفاده می‌شود که حکم به طور دائمی اختصاص به آن مراتب شدیدی نداشته، در ابتدا یک سری فقرای شدید بود به آن فقرای شدید اختصاص داده بودند، حالا به تناسب وقت گذشته فقط یک چیز را بگویم این را حالا فردا می‌گویم، یک روایت جالبی هست در مورد اصحاب صفه این را بعدا عرض می‌کنم، دیگر فرصت گذشته فردا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد